



تبیینی پیرامون جنگ ایران ورژیم صهیونیستی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نبرد تمدنی ما

تبیینی پیرامون جنگ دوازده روزه
ایران و رژیم صهیونیستی

تابستان ۱۴۰۴

❖ ... فهرست ... ❖

❖ مقدمه	۷
❖ بخش اول: شکل‌گیری تمدن غرب تا برپایی رژیم صهیونیستی	۱۵
❖ بخش دوم: جوانه‌های تمدن اسلامی با انقلاب ایران	۲۱
❖ بخش سوم: طرح ایران برای محور رژیم صهیونیستی	۲۷
ارکان اساسی طرح ایران	۳۱
❖ بخش چهارم: طوفان الاقصی	۳۷
پیامدهای طوفان	۴۱
❖ بخش پنجم: دوازده روز	۴۹
چرا رژیم صهیونیستی به ایران حمله کرد؟	۵۱
آیا ایران فریب مذاکره را خورد؟	۵۲
اقتدار و پیروزی ایران در میدان	۵۴
ابعاد دیگری از پیروزی ایران	۵۵
❖ بخش ششم: طلوع ایران بر قله مقاومت	۵۷
ظهوری متفاوت	۵۹
تغییر جغرافیای قدرت	۶۰
نقطه عطی در افق تمدنی	۶۱
❖ بخش هفتم: و اما بعد	۶۳

مقدمه



در دل حوادث بزرگی قرار گرفته‌ایم؛ حوادثی که هندسه همه چیز را در جهان دستخوش تغییر نموده است.

«وضعیتی که امروز در دنیا هست، وضعیت تحول است. اوضاع جهان در حال تبدیل به یک شکل جدید و هندسه‌ی جدید است. پیداست که به سوی تحولات تازه‌ای داریم پیش می‌رویم.» (۹۱/۵/۲۲)

«اسلام در حرکت عظیم خود به یک نقطه‌ی حساس رسیده است. نسل‌های آینده خیلی چیزهای بزرگ و مهمی را مشاهده خواهند کرد، دنیا از این رو به آن رو خواهد شد. این سیاست‌های مسلط مادی مستکبرانه که ملت‌ها را به بند کشیدند، این‌ها به تدریج مضمحل خواهد شد، آب خواهد شد، نابود خواهد شد؛ این آینده‌ی دنیاست. کانون اصلی هم این جاست، جوشش اولی هم از این جا شروع شده است و این ملت ایستاده است. نکته‌ی این، ایستادگی و استقامت است.» (۱۳۹۰/۱۱/۲۶)

ملت شگفتی‌ساز ایران حادثه‌های بزرگی را پشت سر گذاشته است. این ملت با هویت و شخصیت غنی و تاریخی خود عزم‌های بزرگی کرده و زمینه و ظرفیت ایده‌های بلندی را در نهاد خود ذخیره دارد. لذا برخی حادثه‌های تعجب‌زایی که این روزها دیده‌ایم بروزات تحول بزرگی است که ملت ایران مشغول پی‌ریزی و هدایت آن است. حادثه‌هایی چون درگیری مستقیم ایران با آمریکا و اسرائیل، ورود کاملاً مستقل

ایران و بدون اتکا به هیچ قدرت منطقه‌ای و حتی نیروهای هوادار خود به یک جنگ خطرناک و بی‌نظیر، نبرد پیروزمندانه کشوری بدون بمب اتمی با دو کشوری منطقه و دنیا (!) و به هم ریختن معادلات امنیتی و نظامی دهه‌های اخیر، بروز اقتدار قطعی صنعت نظامی ایران پس از آن که سالهای طولانی زیر سنگین‌ترین ضربه‌های تحریم‌های بین‌المللی آمریکا و متحدانش زیسته است، مبارزه این کشور با سلاح‌های ساخت داخل با دو کشور ظالم مجهز به پیشرفته‌ترین تسلیحات مدرن، هشیاری، بیداری و قیام ملّتی که سالها زیر سخت‌ترین ضربات جنگ نرم مستکبران عالم قرار داشته‌اند که منجر به برانگیختن تعجب همین امپراطورهای رسانه‌ای شد، ایجاد خوشحالی منطقه‌ای و جهانی از پیروزیهای بزرگ ایران و ابراز همدلی با مردم ایران. اینها گوشه‌ای از حوادثی بودند که «جنگ دوازده روزه» ایران با آمریکا و اسرائیل آن را رقم زد.

اگر این حادثه‌ها در تراز بالایی قرار دارند، به خاطر سالهای سال تلاش مصلحان بزرگ و مؤمنان سخت‌کوش و جان‌برکفی است که فقط و فقط خدا را و انسانیت را مقصد خود قرار دادند و خود را و محیط خود را با هر زحمتی که شده به سمت آن کشیدند. خالصانه درودهای خود را به جان‌های پاکشان روانه می‌کنیم.

جامعه‌ی بانشاط و به‌پاخاسته ایران برای مواجهه‌ی دقیق و سودمند با فرصتها، همواره نیازمند آن است که درک درست و ژرف‌مندی از حوادث حیات خود داشته باشد. در تحلیل حوادث، نظرگاه‌های مختلفی را می‌توان به میان آورد. اینجا همان نقطه‌ای است که ضعف‌هایی مزین به عنوان‌های پرطمطراق در نگاه‌های ما راه پیدا می‌کند و ما را از فهمی پیشران بازمی‌دارد. لذا باید نخبگانی که برای فهم مکتبی و فهم تجربی، هر دو احترام قائلند و تنها به فهم نخبگانی نه، بلکه به فهم مردمی از حوادث نیز تکیه دارند، رسالت بیشتری احساس کنند و ما را از این سرمایه‌ی بزرگ و جامعه‌ساز بهره‌مند نمایند.

«جنگ اسرائیل و ایران» حادثه‌ای سطحی و اتفاقی نبود. از این رو تلاش‌های متعددی برای تحلیل این حادثه و مشخص کردن چهارچوب بایدها و ترسیم مسیر فردا صورت گرفت که عمده‌تاً سودمند نبود. این تلاش‌ها باید دقیقاً به منظور ارتقای تراز توصیفات و تدبیرها ادامه پیدا کند. کما این که باید همه‌ی این تلاشهای نظری

را در حقّ تک تک حوادث پنج دهه‌ی پیش، از جمله جنگ تحمیلی عراق با ایران، انجام داد تا دارائی‌ها و دانائی‌های انسانی فراوانِ پیچیده در دل این حوادث، به دست آمده و به کار امروزان بیاید.

بعد از تشخیص این نیاز، با استمداد از جمعی از فضلا و اساتید حوزه‌ی علمیّه و از رهگذر گفتگوهای هدفمندِ پرتعداد ایشان با یکدیگر، تحلیلی با چند سرفصل و چند گام تهیه شد. متن این تحلیل در اختیار گروه جدیدی از ایشان نهاده شد و نشست‌های متعددی نیز برای دریافت ملاحظات ایشان صورت گرفت. همه‌ی این نشست‌ها و گفتگوها بغایت جذاب، سودمند و بصیرت‌زا بود و انبوهی از توجّهات قابل نشر را فراهم آورد.

در متنی که خدمت خوانندگان محترم تقدیم می‌شود بخشی از این توجّهات انباشته تصویر شده و تلقی ما این است که تراز مناسبی به تحلیل حوادث «جنگ دوازده روزه» داده و زمینه را برای جوشش‌های نظری بسیاری فراهم نموده است. تا جایی که برخی از تک جمله‌ها عهده‌دار بیان یک زاویه‌ی تحلیل مهم و موضع‌گیری در برابر یک موضوع اختلافی است.

غرض این است که این مدونه بهانه‌ای برای انواع و اصفانی از مباحثات رشدآفرین باشد و پی‌ریزی یک معرکه‌ی نظری در اختیار ما قرار بدهد. گذشته از این که در یک خط ترویجی می‌توان از آن فرآورده‌های آموزشی و فرهنگی متنوعی فراهم نمود و مشارکت فکری گسترده‌ای را رقم زد.

امید ما به آن است که پیام اصلی متن، لزوم ادامه دادن به بحث‌های نظری مسؤولانه و پیگیر باشد.

نوشتار حاضر هفت بخش دارد.

بخش اول؛ تراز بحث را بلندترین تلاش بشر برای برساختن «تمدن مادی معاصر» قرار داده است و به تفاوت‌ها و تفارق‌های زیانبار آن با یک تمدن انسانی اشاره می‌کند. در این بخش بیان شده است که تمدن مادی غرب چطور ورای سخنان پرطمطراق، با نگاه مادی خود بشر را در «وضعیت جنگ» مستقر نموده است و چرا برای فریب انسان‌ها نیازمند یک دستگاه رسانه‌ای قدرتمند است و چرا «امت

اسلامی» را تهدیدی برای خود می‌دید و برای آن یک طرح تخصص عمیق ریخت و تأسیس «رژیم اسرائیل» را نقطه‌ی اوج این طرح دشمنانه قرار داد.

بخش دوم؛ ایران را کانون مصاد با هجوم تمدنی نظام سلطه معرفی می‌نماید و بیداری هویت ایرانی را باعث قیام علیه استکبار و عبور از فریب ملی‌گرایی تحقیرپذیر می‌داند. اساساً انقلاب را در نگاه رهبران آن، بعثت عظیمی در عرصه‌ی اجتماعی می‌بیند و ریشه غلبه‌ی معجزه‌آسای مردم ایران بر نظام دست‌نشانده غرب را همان بعثت عظیم اسلامی می‌داند. همین نگاه عامل برهم‌زدن معادله‌ی قدرت و در نتیجه، دفع حمله‌ی تمام عیار جهانی به انقلاب ایران است.

استمرار خصومت تمدن غرب با محاصره‌ی نظامی ایران و بدل‌سازی او در برابر هویت اصیل انقلابی، برای جلوگیری از صدور انقلاب را یادآور شده و به شکست نهایی همه‌ی این تلاش‌ها اشاره کرده است.

در بخش سوم؛ بیان شده که انقلاب اسلامی ایران، نظام سلطه را تحمل نمی‌کرد؛ چه رسد به غده‌ی سرطانی آن: «رژیم صهیونی اسرائیل». به همین جهت قاطعانه برای محو آن عزم کرده و طرح مؤثری ریخته بود. در این بخش به فلسفه‌ی اسرائیل اشاره شده و عمق تخصصی که میان آن و جمهوری اسلامی ایران هست بیان گردیده است. همچنین به تلاش‌ها و تصمیم‌های مهم راهبردی اسرائیل برای تثبیت خود در منطقه اشاره شده و برای طرح تقابل ایران اسلامی نیز ارکانی برشمرده شده است: یک، «ساختن ایران قوی»، دو، «گسترش قیام در منطقه» و تفاوت آن با الگوهای غربی، سه، «فریاد دعوت به بیداری»، چهار، «شکستن توهم شکست‌ناپذیری اسرائیل» و پنج، «تغییر محاسبات حاکمان منطقه»

در بخش چهارم؛ به تلاش‌های رژیم صهیونیستی برای نابودی یا به حاشیه راندن انتفاضه‌ی فلسطین و در طرف مقابل به نابودی رویای عادی سازی توسط انتفاضه فلسطین در قالب طوفان الاقصی اشاره شده است. پیامدهای پسا طوفان الاقصی نمایان‌کننده‌ی عمق این حادثه اجتماعی بود؛ «زیر سؤال رفتن توان امنیتی و نظامی رژیم صهیونیستی»، «آبروریزی افزون‌تر و فرورفتن در باتلاق جنگ، با ادامه دادن نبرد توسط رژیم»، «توسعه و عمق یافتن مبارزه‌ی محور مقاومت در پی جنایات گسترده رژیم صهیونیستی»، «ناتوانی رژیم صهیونیستی در سانسور یا تحریف وقایع

فلسطین»، «مهاجرت ساکنین سرزمین‌های اشغالی»، «بروز ابعاد پنهان قدرت حزب الله لبنان»، «زمینه سازی برای قیام جوانان سوری علی‌رغم سقوط دولت سوریه»، «قرار گرفتن نیروی مقتدر انصارالله یمن در محور مقاومت» و در نهایت «نمایش قدرت، ظرفیت و اقتدار ایران»

بخش پنجم؛ به این مسئله پرداخته که «چرا رژیم صهیونیستی به ایران حمله کرد؟» و آن را نشانه‌ی موفقیت طرح ایران برای نابودی اسرائیل و استیصال و ناچاری رژیم صهیونیستی دانسته است. در این بخش همچنین به این پرسش که «آیا ایران فریب مذاکره را خورد؟» پاسخ داده شده است. پاسخ برخلاف تلقی یا علاقه‌ی برخی، هوشمندی ایران در مقابله با طرح دشمن برای تسلیم یا جنگ طلب جلوه دادن ایران است.

همچنین در این بخش آمده که با شروع جنگ پاسخ سریع، قدرتمند و تعیین کننده‌ی ایران به هجوم همه‌جانبه‌ی رژیم صهیونیستی همه را از استعداد، اقتدار و آمادگی ایران متعجب نمود و ایران با پاسخ مناسب به مداخله‌ی تبلیغاتی آمریکا در جنگ، جایگاه خود را به عنوان قدرتی تعیین‌کننده تثبیت نمود.

بخش ششم؛ در پی بیان این حقیقت است که پس از این جنگ اتفاق مهمی افتاد و آن «طلوع ایران بر قلّه‌ی مقاومت» بود. ایران «ظهوری متفاوت» داشت و عملاً «جغرافیای قدرت منطقه» را تغییر داد. جنگ اسرائیل و پیروزی ایران در این مرحله یک «نقطه‌ی عطف در افق تمدنی» بود و از این به بعد همه‌ی ساعت‌های حیات و حضور ایرانیان، ارزش بالاتری پیدا کرده است.

در بخش هفتم؛ به این نکته اشاره شده است که «تلاش برای ساختن ایران» چه پایه از اهمیت دارد و چطور می‌تواند تکمیل‌کننده‌ی پروژه‌ی محور اسرائیل و هدم نظام سلطه باشد.

امیدواریم این تلاش با مشارکت طیف‌های وسیعی از صاحبان نظر به بلوغ مناسبی برسد و مسیرهای روشنی را پیش روی همه‌ی ما بگشاید.

والله من وراء القصد
جمعی از اساتید حوزه علمیه

برخی از اساتیدی که در تدوین این کتاب مشارکت داشتند:



بخش اول:

شکل‌گیری تمدن غرب
تابرپایی رژیم صهیونیستی



إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ (مائده ۹۱)
شیطان فقط بنا دارد بین شما دشمنی و کینه را بسط دهد. او در چنین
بستری امکان حیات دارد.

وضعیت جنگ، نتیجه
طبیعی تمدن دنیا
مدار غرب

امروز که این متن را می‌نویسیم، ایران مقدس ما در نقطه‌ی
بی‌مانندی از تاریخ خود ایستاده است.

این نقطه کجاست و گام بعدی ما چیست؟

تمدن دنیامدار غرب، بر پایه تعریف جدیدی از انسان با هویتی
خاکی، بی‌معنی، بی‌تاریخ، سرگردان و خالی از روح الهی که مهم‌ترین
توصیفش حیوان چاره‌اندیش بود، زمانی شکل گرفت که غرب همیشه
سلطه‌جو تصمیم گرفته بود چون ددان به سوی طبیعت و دنیای بشری
هجوم برد و بهشت بی‌ارزش خود را روی زمین بنا نماید. این یعنی تمدنی
با مغزای اسارت، ذلت و تحقیر. چنین دنیایی، روشن بود که به صورت
پایدار در «وضعیت جنگ» قرار خواهد گرفت؛ جنگ اروپا و همه‌ی
فرهنگ‌های دیگر دنیا، جنگ مردم اروپا با خود و برپایی دو جنگ
جهانی و به کام مرگ کشیدن میلیون‌ها انسان، جنگ مرد و زن با هم و
حتی جنگ بشر با خویشان.

بشری که قرائتی شریف‌تر از حیوان از خود نداشت، جنگ و

دریدن انسان‌ها را مبنای کسب درآمد و تأمین منابع مالی خود قرار داد. دیگر اخلاقی در کار نبود، اخلاق نسبی بود و حقیقت هم در حیرت نفس‌الامری خود، کاملاً به مسلخ رفته بود.

«وضعیت جنگ» مبنای سیطره‌ی سلطه‌ی دنیاطلبان شد و نظام حقوقی و قوانین و ارتباطات بین‌المللی و روابط اقتصادی و بازار و فرهنگ و هنر و رسانه، همگی در خدمت نظام استکباری سربرآورده از دل دنیاطلبی انسان مدرن قرار گرفت. علم که ابتدا از تسلیم مقابل وحی و قدسیت سر باز زده بود، کم‌کم واقعیت را هم کنار گذاشت و خود را با اراده انسان سرکش - و نه بر پایه کشف حقیقت و واقعیت - تعریف می‌کرد. و همه‌اش شد مقدمه‌ای برای ساخت ابزار چیرگی و نفع‌بری از دنیا. دنیایی که حقیقتش و باطنش و سمت و سویش دیده نمی‌شد. و این‌گونه آنچه در عمل رخ داد، تخریب طبیعت، فروپاشی روابط اجتماعی و شدیدترین و شرم‌آورترین تحقیرهای بشر بود. آرایش انسان‌ها در این دنیا خارج از این دوگانه نبود، سلطه‌گرها و سلطه‌پذیرها.

سلطه شیطانی تمدن
غرب بر ذهن‌ها و
عواطف بوسیله فریب
هنر و رسانه

تمدن غرب برای حرکت در خلاف جهت فطرت انسان، محتاج دستگاه فریب بود؛ سازه و سازوکاری که بتوان با آن، ذهن‌ها و دل‌ها را تخدیر کرد و از واقعیت به دور نگاه داشت. این‌گونه هنر و رسانه‌ای دیگری زاییده شد تا پرده‌ای از فریب و نفاق، بر روی این دنیای عمیقاً تحقیرکننده انسان و جنگ افروز بکشد و سلطه‌گری را از دیدگان انسان ناهشیار دور نگاه دارد. باید این دستگاه عریض و طویل، انسان را در بی‌خبری نگاه می‌داشت تا بتوان ذهن‌ها و عواطف را در اختیار نظام سلطه و استکبار قرار داد. آنگاه «بهشت شیطان» - این دشمن آشکار انسان - بر روی زمین شکل گرفت؛ «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ». یک تمدن در خدمت خواسته‌های شیطان قرار گرفته بود.

این تمدن شیطانی، نه با معنویت و نه با کرامت انسان، سازگار نمی‌افتاد. و به همین دلیل بود که باید برای نسبت بشریت با معنا و با دین فکری می‌کرد. بدون تردید مهم‌ترین مانع رشد و گسترش این بهشت

هویت امت اسلام
مهم‌ترین
سلطه‌گری تمدن غرب
مانع

گسترده‌ی شیطانی، هویتِ اُمّتِ اسلام بود. مسئله‌ی غرب با اُمّتِ اسلام، چیزی بیش از ظرفیت‌های جغرافیایی و ثروت‌های منطقه‌ای بود. اینها مهم بود، لکن آنچه برای غرب مهم‌تر بود، دستگاه سلطه‌گری‌اش بود. اُمّتِ اسلام، مستعد قیام بود، مستعد وحدت بود، مستعد مبارزه و زیر بار سلطه ظلم و کفر نرفتن بود. اُمّتِ اسلام، ظرفیت‌هایی در خود داشت که می‌توانست اساسا پیکره‌ی تمدن غرب را به چالش بکشد، عقلانیت دیگری را پیشنهاد کند، هویت انسانی دیگری را معرفی کند و تمدن دیگری را به بشر ارائه دهد. همه‌ی این‌ها یعنی این منطقه برای غرب همانقدر که سودمندترین منطقه بود، خطرناکترین منطقه نیز بود. غرب باید برای این منطقه فکری می‌کرد.

ابعاد و اضلاع طرح
غرب برای اُمّتِ اسلام

طرح غرب برای اُمّتِ اسلام ابعاد و اضلاعی داشت:

- اول، تکه‌تکه کردن پیکره‌ی اُمّتِ اسلام.
- دوم، رواج فرهنگ تحقیر و تسلیم و انفعال در مقابل غرب.
- سوم، حاکم کردن گماشتگانی خود فروخته بر هر تکه از این اُمّت دریده شده.
- چهارم، به فراموشی کشیدن هویت اعتقادی و ایمان اُمّتِ اسلام به بهانه‌های مختلف.
- پنجم، مقابله با وحدت اُمّت با ایجاد نزاع و اختلاف بر سر قومیت، ملیت، زبان، مذهب و...

ایجاد دولت-ملتی
از سنخ تمدن غرب
برای نگه داشتن اُمّتِ
اسلام در وضعیت
جنگ

این‌ها همه بود اما گویا کافی نبود. غرب تصمیمی عجیب گرفت. تصمیمی باور نکردنی. او در قلب این اُمّت، یک هویت از سنخ خود در قالب یک دولت-ملت جعلی و وارداتی شکل داد. دولت-ملتی که بتواند سلطه‌گر و قبله آمال منطقه شود و روابط بین اُمّتِ اسلامی را بر طبق تمایلات غرب، سامان دهد. روابطی بر پایه «وضعیت جنگ» در اُمّتِ اسلام و امنیت در درون خود.

بخش دوم:

جوانه‌های تمدن اسلامی با انقلاب ایران



يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ
الْكَافِرُونَ (توبه، ۳۲)

نور خدا را با پدیده‌های برساخت انسانی نمی‌توان نابود کرد.
خدای متعال نور خود را تمام خواهد کرد اگر چه در بستری گسترده از
انکار کافران.

ایران کانون مضاف
با هجوم تمدنی نظام
سلطه

امت اسلام از آغاز با این هجوم تمدنی دست و پنجه نرم کرد.
جریان‌های اسلامی متعددی در دل امت اسلام سربرآوردند اما در این
میان، شاید ایران بیش از هر نقطه‌ی دیگری قابلیت یک قیام منضبط و
پایدار را داشت. ایران هویتی تمدن‌ساز، هوشمند، وحدت‌بخش و انقلابی
بود. جان ایران از همه نقاط دیگر امت اسلام، گداخته‌تر و مهیاتر
برای انقلاب بود. قیام تنباکو، قیام مشروطه، قیام گوه‌رشاد، قیام ملی
شدن صنعت نفت، همه و همه نشان می‌داد این نقطه از عالم، کانون
استقلال‌طلبی و معنویت‌خواهی است. جان ایرانی با اندیشه‌ی ظهور و
قیام کربلا صیقل خورده بود. دانش و عقلانیت ناب دینی نیز در پایگاه
دانش و بینش آن به پختگی رسیده بود.

بیداری هویت ایرانی و
قیام علیه استکبار

دشمن از نخستین فریادهای امام(ره) در دهه‌ی چهل دانست که
این نهضت، اولاً ایران را از دست پادشاه دست نشانده غرب نجات

خواهد داد. ثانیاً منطقه را از سیطره‌ی رژیم صهیونیستی خلاص خواهد کرد. و او در نهایت سراغ رأس استکبار و شیطنت خواهد رفت. خط و نشان‌های ساواک برای رهبران، مراجع و اندیشمندان و مبلغین انقلاب را ببینید، فریادهای امام(ره) درباره‌ی کاپیتولاسیون را به یاد آورید. فریادی که در میان سکوت مدعیان ملی‌گرایی مقابل تحقیر ایران و ایرانی بلند شد. ملی‌گرایی مدّت‌ها ابزاری در دست غربگرایان بود تا منافقانه هویت ایرانی مستقل را تبدیل به یک موجود وابسته و منفعل کنند. فریادهای امام(ره) را نباید صرفاً یک مخالفت با سیاست زیاده‌خواهانه غرب در ایران قلمداد کرد. امام(ره) می‌خواست آن هویت تحقیر و تخریب شده ایرانی را به چشم او بیاورد و ایران را وادار به تحوّل عمیق کند.

قیام ایران، یک بعثت
عظیم اجتماعی بود

ایران به پا خاست. طرح گام به گام این قیام صرفاً بر پایه‌ی جنگ قدرت و تغییر رژیم بنا نشده بود. کسانی که این واقعه را با زاویه نگاه تغییر رژیم سیاسی در ایران بازخوانی می‌کردند آن را به درستی درک نکرده بودند. از همان ابتدا، امام این انقلاب، فریاد زد که انقلاب برای من، ظهور یک انسان دیگر است؛ انسانی بیدار شده، انسانی موحد، ظهور یقظه عرفانی در وسعت یک جامعه است، ظهور «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْفَةٍ وَقَدْ آتَىٰكُمُ الْبَحْرُ مِثْلَ بَيْضٍ لَّحْدَانٍ فَارْتَحِلُوا لِحُلُومِ الْبَقَرِ».

غلبه معجزه آسای
مردم ایران بر نظام
دست نشانده غرب

واقعۀ انفسی و یک بعثت کلان اجتماعی بود. با قیام مردم ایران، محو نظام دست نشانده غرب رقم خورد. این اتفاق چیزی شبیه معجزه بود. نظام حاکم ایران از ساختار پادشاهی نیز پست‌تر بود. چرا که حاکمانش نه بر اساس قدرت خویش و نه بواسطه وراثت، بلکه با اراده و عزل و نصب شیطان بزرگ، بر سرکار می‌آمدند. این قدرت شیطانی در تمامی ابعاد جامعه (از فرهنگ و هنر و رسانه گرفته تا نهادهای علمی و دانشگاهی، محافل اندیشه‌ای و ارتباطات اجتماعی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و...) ریشه دوانده بود. به نحوی که کمتر کسی باور می‌کرد چنین مردمی با آن عقبه و سابقه به چنین ورطه‌ی تاریکی سقوط کرده باشند.

چنین نظامی با قیام مردم، سرنگون شد و نظامی الهی جای آن را گرفت. نظامی سیاسی که منشأ مشروعیتش توحیدی و الهی بود و در بستر فهم و اراده‌ی مردم شکل می‌گرفت. نظامی که شکوفایی مردم یعنی استقلال و آزادیشان هم مسیر و هم مقصدش بود. وقتی یک هویت شعوری ارادی به نام انسان یا جامعه قیام می‌کند، به سوی واقعیت خود و خدای خود بازمی‌گردد و آنگاه بر خود تسلط می‌یابد. اینگونه طبیعی است که پدیده‌ای ذاتا توحیدی و اسلامی به نام جامعه مردم‌سالار سربرآورد. چنین جامعه‌ای خود را ذیل اراده‌ی خدا و نه هیچ قدرت دیگری تعریف می‌کند. این همان آزادی حقیقی است. و این البته ریشه مقاومت و دفاع مقابل هر سلطه‌گری است.

دفع حمله تمام عیار
جهانی با برهم زدن
معادله قدرت

غرب تلاش کرد این نهال را با طوفان حمله جهانی تمام عیار نابود کند. جنگ هشت ساله ایران، جنگ با صدام نبود، جنگ با همه دنیای مدرن بود. هر دو ابرقدرت شرق و غرب، اروپا و تمام گماشتگان منطقه‌ای غرب، مقابل ایران قد علم کرده بودند.

ایران، الگوی جنگیدن را نیز دگرگون ساخت، نبردی که پیشتر صرفا برپایه ابزار مدرن پیش می‌رفت، در دستان ایران به امری قدسی بدل شد، روح پیدا کرد و هویتی ایمانی یافت. منشأ قدرت در جنگ تغییر کرد و دیگر ابزار نبود که قدرت می‌آفرید بلکه عزم و ایمان انسان بود که راه ظهور قدرت بی‌نهایت را باز می‌کرد، یدالله فوق ایدیهم. او با قدرتی معجزه‌گون بر جبهه عظیم مقابل خود فائق آمد و دو تجربه بسیار ارزشمند پیروزی انقلاب در دهه پنجاه و دفاع مقدس در دهه شصت را برای همه‌ی آزادی‌خواهان و حق‌گرایان جهان به ارمغان آورد.

استمرار خصومت
تمدن غرب با محاصره
نظامی ایران

اما غرب ایران را رها نمی‌کرد، نتیجه همه‌ی جنگ‌هایی که در سال‌های اخیر در منطقه به راه افتاد، محاصره ایران با پایگاه‌های نظامی آمریکا بود که معنای کاملاً روشنی داشت: غرب بیش از همه‌جا نگران ایران بود.

قیام ایران، الهام بخش یک بیداری اسلامی گسترده در منطقه شد. غرب تصمیم گرفت این قیام‌ها را منحرف و زائل کند. اینجا بود که به روش ویژه‌ی بدل‌سازی روی آوردند؛

تقریباً از انتهای دهه شصت، روش بدل‌سازی و ایجاد هویت‌هایی با ظاهری دینی و باطنی شیطانی در دستور کار غرب قرار گرفت. امام ایران در واپسین سال‌های عمر خویش بارها نسبت به خطر این خوانش از اسلام توجه داد و آن را اسلام آمریکایی معرفی نمود؛ اسلام آمریکایی شامل مجموعه‌ای از جریان‌های مختلف اسلامی بود که ذات و جهتشان با تمدن غرب و شیطان بزرگ سامان می‌گرفت.

غرب با راه انداختن این جریان‌ها همزمان تلاش می‌کرد جنس اصلی را در میان اجناس تقلبی و بدلی گم کند، اسلام هراسی و ایران هراسی را در دنیا گسترش دهد و این جریان‌ها را در مقابل اراده ایران قرار دهد. این گونه داعش سربرآورد. غول جدیدی که ظاهراً اهل مبارزه بود، ظاهراً اهل حاکمیت الهی بود، ظاهراً اهل نگاه امتی بود، اما هویتش مانند هویت تمدن غرب مملو از جنایت و خبثت بود و فرمانش در دست استکبار بود.

ایران با این موجود جدید هم جنگید و نابودش کرد. شکست داعش مرحله مهم دیگری بود. اما مهم‌تر از آن جوشش جریان‌های مقاومت در عراق و سوریه و افغانستان و پاکستان و دیگر کشورها بود. هویت انقلاب و مقاومت در حال گسترشی بی‌سابقه در کل منطقه بود.

بدل‌سازی غرب در برابر هویت اصیل انقلابی

بخش سوم:

طرح ایران برای محور رژیم صهیونیستی



بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا
تَصِفُونَ (انبیاء، ۱۸)

این راهبرد مهمی است که با همان توانی که دارید مقابل باطل حادثه سازی کنید. اگر مکرر و بدون خستگی حق را بر سر باطل بکوبید ناگهان باطل نابود می شود. این راهبرد، هماهنگ با نظام هستی است. گسترش تفکر بیداری اسلامی با فلسفه وجودی دولت-ملت جعلی رژیم صهیونیستی در تضاد بود. از قضا طرح ایران برای نابودی رژیم غاصب صهیونیستی نیز مقابله با فلسفه وجودی او در منطقه بود. فلسفه رژیم صهیونیستی چه بود؟ سلطه در منطقه. سلطه ای که قابلیت بالاکشیدن ثروت منطقه را به غرب بدهد، مانع قیام و وحدت امت اسلام شود، و از شکل گیری تمدن نوین اسلامی جلوگیری کند.

رژیم صهیونیستی موجودی جعلی است که تنها به سبب غایت و فایده اش توسط سازندگان ساخته و پشتیبانی می شود. پس اگر توان تسلط و ابرقدرتی اش را در منطقه از دست بدهد، هزینه وجودش به فایده او نمی آرد. اینگونه تمدن غرب او را رها خواهد کرد و به راحتی نابود خواهد شد. نابود شدن رژیم صهیونیستی با حاکم شدن اراده ی ساکنان واقعی سرزمین های اشغالی محقق می شود. کافی است آن ها برای خود

محو اسرائیل با از بین
بردن فلسفه شکل
گیری آن

تصمیم بگیرند آنگاه رژیم صهیونیستی به طور طبیعی محو می‌شود. برای اینکه روشن شود چگونه می‌توان سلطه و ابرقدرتی رژیم صهیونیستی در منطقه را نابود کرد ابتدا باید به لوازم تحقق سلطه او توجه کنیم:

- اولاً از آنجا که او یک پدیده خارجی جعلی و وارداتی در قلب یک پیکره دارای هویت و تاریخ بود، پس باید تلاش می‌کرد با کل این پیکره سازگار بیفتد. لذا «تطبیع» یا همان «عادی‌سازی» روابط در منطقه برای او یک امر حیاتی بود.

- ثانیاً او باید نماد و الگوی تمدن و توسعه غرب می‌ماند. الگوی جذاب و خواستنی که نظام تمایلات منطقه را در دست بگیرد.

- ثالثاً او باید در منطقه دارای اهمیت می‌بود، ابر قدرتی مخوف که کسی خیال ضربه زدن به او را نیز در سر نپروراند.

او برای پیشبرد پروژه عادی‌سازی به ترویج این ایده و تغییر نظام محاسبات کشورهای منطقه نیاز داشت. این امر تنها با باور به شکست‌ناپذیری و فراموشی حضور غاصبانه او در منطقه ممکن بود. برای آنکه الگو و نمادی جذاب از تمدن و توسعه غربی باشد، باید توانمندی او در همه ابعاد بسیار جذاب تر از آنچه که هست، به چشم می‌آمد. و کاستی‌ها و ضعف‌های او باید پوشانده می‌شد.

برای آنکه ابرقدرت بلا منازع منطقه باشد، نیاز بود بالاترین فناوری نظامی و امنیتی دنیا در اختیار او باشد. و از موجودیتی فراقانونی نیز برخوردار باشد به این معنا که در دنیا کسی نتواند او را بخاطر هیچ جنایتی محکوم کند. هر نوع محکومیت او باید وتو می‌شد.

طرح ایران اگر چه در نقطه مقابل طرح تمدن غرب بود اما ذاتاً شبیه آن نبود. اساساً «طرح» در بستر تمدن غرب و در بستر تمدن نوین اسلامی دو تعریف متفاوت دارد. طرح در بستر تمدن غرب چیزی مانند ساختن یک ساختمان است. همه چیز با زور و قدرت جابجا می‌شود. بنابراین پیش از آن باید انسان به یک موجود حقیر، بی‌اراده و خالی از

لوازم تحقق سلطه
رژیم صهیونیستی بر
منطقه

اولاً عادی‌سازی روابط
با کشورهای منطقه

ثانیاً الگو‌سازی برای
کشورهای منطقه

ثالثاً ارباب کشورهای
منطقه

تفاوت بنیادین «طرح»
در بستر تمدن غرب و
تمدن نوین اسلامی

فهم تبدیل شود. لذا بعد مهمی از تمدن غرب، همین دستگاه فریب و اغوا است. اما «طرح» در بستر تمدن نوین اسلامی با بیداری انسان شکل می‌گیرد. انسان باید ببیند، بشناسد، بفهمد، باید اراده کند. این طرح در بستر یک زندگی متعالی، مجاهدانه و هوشیارانه محقق می‌شود.

طرح ایران، بُعد نظامی-امنیتی داشت اما صرفاً نباید به این سطح فروکاسته شود. بُعد کلان راهبردی در جغرافیای قدرت منطقه و جهان داشت اما نباید به این سطح نیز فروکاسته شود. شاید عمیق‌ترین سطح تحلیل درباره طرح ایران، تحلیل با رویکرد تمدنی باشد که اساس آن با تحول انسان و ظهور هویت انسان دیگر شکل می‌گیرد. ایران قیام کرده بود و قیام او یک خودشکوفایی بود. نقطه آغاز همین جاست.

❁ ارکان اساسی طرح ایران

ارکان اساسی طرح
ایران

رکن اول: ساختن ایران قوی بمثابه الگوی پیشرفت

ایران بنا داشت الگوی پیشرفت دیگری را به دنیا پیشنهاد دهد. پیشرفت بر پایه خودشکوفایی و روی پای خود ایستادن و تابع خداوند بودن و نه دیگران. این الگوی پیشرفت، پدیده‌ای موازی با الگوی توسعه غربی در منطقه را محقق می‌کرد. اینجا بود که اساساً ساختن ایران و پیشرفت او، خودش بخشی از مبارزه بود. یعنی هر کس در هر کجای ایران برای پیشرفت کشور دست به کار بود، عملاً در حال مبارزه با موجودیت رژیم صهیونیستی و کل تمدن غرب هم بود.

چشم انداز ایران این بود که پیشرفت کند و قوی شود و این چنین ابرقدرتی بر پایه عقلانیت نو و الهی در منطقه شکل بگیرد. ایجاد چنین پدیده‌ای، الگوی توسعه غربی و کشوری که نماد تمدن غرب بود را مورد یک هجوم تمدنی قرار می‌داد. دشمن نیز خیلی زود فهمید که نمی‌تواند ایران (این هویت جامع برخاسته) را صرفاً با ابزار نظامی از پای درآورد. اینگونه بود که در دهه‌های اخیر به گونه‌های پیشرفته‌تری از مبارزه روی

۱. ساخت ایران
پیشرفته و قدرتمند

آورد و میدان جنگ ترکیبی را گشود.

مشکل اصلی غرب، مردم بودند، ایران بود. ایران باید سرسپرده می‌شد، باید تحقیر می‌شد، باید احساس انسداد و شکست می‌کرد. فشارهای بیرونی و تلاش برای به هم ریختگی داخلی همه‌گی ریشه در این نکته داشت. ایران بنا داشت در بستر فشارهای همه جانبه دشمن، پیشرفت کند و قوی شود. این پیشرفت، بن‌مایه‌ی اصلی طرح ایران برای نابودی رژیم صهیونیستی نیز بود. رابطه عمیقی بین پیشرفت و مبارزه وجود دارد، پیشرفت مغزای مبارزه و مبارزه زمینه‌ساز و البته ظاهرکننده پیشرفت است.

رکن دوم: گسترش قیام در منطقه

۲. پدیدآیی حلقه‌های
مستقل و مؤمن
مقاومت

ایران انقلابی و برخاسته، با گام برداشتن در مسیر پیشرفت و مبارزه، به الگویی برای بیداری و قیام در منطقه تبدیل شد. قیام یعنی بازگشت به خویشستن، یعنی کنار گذاشتن بردگی و درخواست استقلال و عبودیت الهی، قیام به این معنا یک پیام فطری و جذاب بود که هر جان آماده‌ای آن را دریافت می‌کرد، به سرعت در خود محقق می‌نمود.

تحولات و جنگ‌های منطقه، بیداری و قیام را شتاب می‌بخشید و دشمن را دچار اختلال عجیب محاسباتی می‌کرد. هر جنگی که دشمن در منطقه برمی‌افروخت، صحنه را مهیای قیامی دیگر می‌نمود. هر هجومی خود یک تهدید بود که فرصتی در دل آن پدیدار می‌شد، فرصت رساندن پیام قیام و مقاومت. این پیام، باعث رویش گروه‌های مقاومت در عراق، سوریه، لبنان، یمن و از همه مهم‌تر فلسطین شد.

با مرور زمان و گسترش این هویت انقلابی، حلقه‌ی آتشی پیرامون رژیم صهیونیستی شکل گرفت. حلقات این جبهه از هویتی مستقل و مؤمنانه برخوردار بودند و اهداف مشترک انقلابی را دنبال می‌کردند.

ماجرای آنطور که شیطان می‌خواست پیش نمی‌رفت، رژیم صهیونیستی کاملاً محاصره شده بود و ایران در حال پیشرفت بود. طرح ایران در نقطه

مقابل تمدن غرب، بنای بیدارسازی داشت. او نباید می‌گذاشت دستگاه غفلت‌ساز و تخدیرکننده غرب کار کند.

رکن سوم: فریاد دعوت به بیداری

باید ماهیت غاصبانه و ظالمانه و جنایت‌های دائمی رژیم صهیونیستی دائماً جلوی چشم نگه داشته می‌شد. پیام‌های رهبران انقلاب به کنگره حج، راهپیمایی‌های روز قدس، راهپیمایی‌های برائت و وحدت، حادثه‌سازی دائمی در رژیم صهیونیستی و ... همگی چنین اثری داشت. حادثه‌سازی جبهه مقاومت یک ویژگی مهم داشت و آن اینکه نظام حقوقی پذیرفته شده بین المللی را نقض نمی‌کرد. برخلاف میل نظام سلطه که می‌خواست این گروه‌ها را شورشیانی مطرود جلوه دهد. این کار دشواری بود. سازگاری گروه‌های مقاومت با ملت‌هایشان و همراه کردن مردم، یکی از مهم‌ترین راهبردهای این جریان بود. این هوشمندی در مبارزه، درباره هر حلقه مقاومت، قصه جذاب مخصوص به خود را داشت. تمام حلقات مقاومت به نفع ملت خود وارد مبارزه می‌شدند و البته با یکدیگر نیز هماهنگ بودند. این کار، نابودی مقاومت را دشوار می‌کرد. چرا که ضربه به آن‌ها معادل ضربه به دارایی یک ملت بود و خود باعث گسترش نفوذ و اقتدار آن حلقه مقاومت در میان ملت خود می‌شد.

از سوی دیگر این اقدامات کاری کرده بود که تمدن غرب باطن خبیث، بی‌رحم و جنایتکار خود را بیش از همه جا در همین منطقه و در نقطه رژیم صهیونیستی بروز دهد. این باعث می‌شد تصویری زشت و مشمئزکننده از رژیم صهیونیستی در منطقه و جهان شکل بگیرد و صورت جذابی که بنا بود از این کشور ساختگی در ذهن مردم دنیا ایجاد شود، از بین برود. این به معنای از بین بردن مکانیزم «رؤیا فروشی» رژیم صهیونیستی بود.

۳. بروز باطن خبیث
رژیم صهیونیستی در
مقابله با حادثه‌سازی
عاقلا نه حلقه‌های
مقاومت

رکن چهارم: دسترس پذیری محور رژیم صهیونیستی

باید توهم شکست ناپذیری و ابرقدرتی رژیم صهیونیستی به چالش کشیده می‌شد. باید برای همگان نابودی رژیم صهیونیستی و محور آن، یک اتفاق نزدیک و در دسترس می‌نمود. مبارزه گام به گام گروه‌های مقاومت در فلسطین و لبنان و دیگر کشورها اولین ضلع این راهبرد بود.

۴. غلبه بر توهم شکست ناپذیری رژیم صهیونیستی و امکان ازاله آن

پیش از انقلاب ایران، مقابله با رژیم صهیونیستی در تلاش‌های گروه‌های چپ خارج از فلسطین (مثل جریان یاسر عرفات) خلاصه می‌شد. اما بعد از انقلاب، ایده انتفاضه در فلسطین سر برآورد. موج اول این انتفاضه در همان ابتدایی‌ترین سال‌های انقلاب ایران، با سنگ آغاز شده بود، سنگ نمادی شد مقابل کل دستگاه پرهیاهوی تمدن غرب. این اتفاق، بی‌نظیر بود و الگوی کل مبارزه را به روشنی فریاد می‌زد: اگر با عزم و ایمان هر چه دارید پای کار بیاورید، قدرت خدا به میان خواهد آمد و ثبات قدمتان را هم تضمین می‌کند. «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ».

با این الگوی مبارزه، صحنه به قوت پیش رفت. بیداری منطقه‌ای و جهانی در هر مرحله، تشدید می‌شد و قدرت مقاومت خود را بیشتر نشان می‌داد. حدود بیست سال بعد با فرار رژیم صهیونیستی از جنوب لبنان و سپس پیروزی حزب الله در جنگ سی و سه روزه، ورق برگشت. اسرائیل رسماً شکست خورد. آن‌هم از یک گروه کوچک به نام حزب الله. نظام محاسبات منطقه و دنیا به چالش کشیده شد. حالا همه متوجه شدند که این هیولای غربی، پوچ است. پوچ بودن تبدیل به شعار شد. تبدیل به نماد شد، سید حسن نصرالله نظریه بیت عنکبوت را فریاد زد و آن را فراگیر نمود. رهبر ایران مسئله نابودی کمتر از بیست و پنج سال را به چشم آورد. همه این‌ها برای این بود که نابودی رژیم صهیونیستی، در چشم مردم منطقه «دسترس پذیر» باشد همانطور که واقعا هم چنین بود. این مسئله کل ایده «سازش» را زیر سؤال می‌برد. پروژه عادی سازی

که مسئله هشتاد ساله رژیم صهیونیستی بود، با یک چالش بزرگ در منطقه مواجه شده بود.

رکن پنجم: تغییر محاسبات دولت‌های منطقه

باور به زوال‌پذیری رژیم صهیونیستی به مرور سبب فشار نخبگان و مردم هر کشور به دولت‌ها و تغییر نظام محاسبات آنان شد. تغییر محاسبات حاکمان منطقه دیرتر از دیگر اضلاع طرح محقق می‌شد و به نوعی جمع‌بندی همه آن تلاش‌ها محسوب می‌شد.

نظام سلطه به دنبال گسترش جنگ در میان کشورهای منطقه بود، از سوی دیگر هدف ایران این بود که تمام امت اسلام در مقابل طرح آمریکا قرار بگیرد، از این رو حادثه‌سازی با کشورهای منطقه را به پایین‌ترین حد ممکن رسانده و تنها نقطه تمرکز درگیری را رژیم صهیونیستی قرار می‌داد.

طرح ایران محدود به محور رژیم صهیونیستی نبود بلکه این طرح برای بعد از محور رژیم نیز مسیر روشنی را ترسیم کرده بود. با ازاله اسرائیل، کشورهای منطقه استقلال خود را بازیافتند و به سوی هویت ملی و امتی خویش بازمی‌گشتند. این هویت یکپارچه توحیدی، مسیر پیشرفت تا تحقق تمدن نوین اسلامی را طی می‌نمود.

۵. تغییر محاسبات
دولت‌های منطقه
در تعامل با رژیم
صهیونیستی

طرح ایران فراتر از
نابودی اسرائیل است

بخش چهارم:

طوفان الاقصی



وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدَى الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ (حشر، ۲)

هنگام نبرد جبهه حق و باطل در دل‌های اهل باطل رعب شکل می‌گیرد. این ضربه در عمق جان‌شان، بلایی به سرشان می‌آورد که ساخته‌های خود را به دستان خود خراب می‌کنند. این غیر از اثر تخریبی هجوم جبهه حق است. عملاً کل سازه‌های باطل به دست جبهه حق و هم خود جبهه باطل، نابود می‌شود و این اتفاق عبرت‌انگیزی برای عمیق‌اندیشان عالم است.

تلاش‌های
صهیونیستی برای
نابودی یا به حاشیه
راندن
فلسطین

انتفاضه فلسطین از همه چیز برای رژیم صهیونیستی خطرناک‌تر بود. البته دسترسی و ضربه به آن برای رژیم ساده‌تر نیز بود. به همین دلیل هر چه شرایط برای رژیم از جانب جبهه مقاومت سخت‌تر می‌شد، حجم فشار بر مردم فلسطینی داخل مناطق اشغالی نیز بیشتر می‌شد:

- محاصره مناطق فلسطینی‌نشین و گرفتن اموال مردم و شهرک‌سازی و عهدشکنی‌های پی در پی، همگی دردآور بود. از این سخت‌تر آنکه مردم در سرزمین خودشان تحقیر می‌شدند و به عقایدشان و به مسجدالاقصی و به همه نمادهای هویتی‌شان اهانت می‌شد. قتل

و غارت و جنایت نسبت به فلسطینیان در سرزمین‌های اشغالی به امری عادی بدل شده بود.

- معاهده‌هایی که جریان‌های سازش فلسطینی با رژیم صهیونیستی امضا می‌کردند از اساس بر پایه تحقیر و ظلم و گذشتن از حقوق روشن مردم فلسطین بنا شده بود. اما به همین معاهدات نیز عمل نمی‌شد. اساساً فلسفه وجودی جریان‌های سازش، به حاشیه بردن انتفاضه بود.
- دردآورتر اینکه دشمن سعی می‌کرد با حادثه‌سازی‌های مختلف برای دنیای اسلام، ماجرای فلسطین و مردم مظلومش را به حاشیه ببرد. قرآن‌سوزی‌ها، کاریکاتورهای توهین‌آمیز و جنگ‌های ریز و درشت در منطقه، همگی از تمرکز امت اسلام بر مسئله فلسطین جلوگیری می‌کرد.

اینگونه بود که مقاومت فلسطین به فکر افتاد که ضربه‌ای خیره‌کننده به رژیم صهیونیستی وارد آورد. مقاومت فلسطین طوفان به پا کرد. قیام طوفان الاقصی حقیقتاً طوفان بود. این طوفان واکنش طبیعی فلسطینیان داخل سرزمین‌های اشغالی بود، دشمن چه کار می‌خواست بکند؟ بکشد؟! زندان کند؟! خراب کند؟! این کارها را که مدت‌ها بود در سکوت خبری دنیا داشت انجام می‌داد. طوفان الاقصی هم آن غفلت ناشی از تخدیر و فریب رسانه‌ای را از بین می‌برد و هم مسیر روشن انتفاضه را پیش می‌برد. رو شدن دست دشمنی که به پنهان‌کاری رو آورده بود اتفاق کمی نبود. این پنهان‌کاری فقط مربوط به جنایات داخل سرزمین‌های اشغالی نبود، بلکه بنا بود کل منطقه را دچار تحولات عجیبی کند، تحولاتی که با بر ملا شدن اطلاعات رژیم توسط مقاومت فلسطین، ابعاد آن دانسته شد. ضربه طوفان الاقصی سهمگین و فوق تصور غرب بود.

رژیم صهیونیستی بعد از شکست در مسیرهای پیشین عادی‌سازی، سراغ طرح جدید صلح ابراهیم رفت. او تلاش می‌کرد از طریق ارتباطات مخفیانه، زمینه شکل‌گیری چنین طرحی را فراهم کند. عادی‌سازی روابط برای رژیم صهیونیستی یک اتفاق بسیار راهبردی بود. ایجاد کریدورها و

انتفاضه فلسطین در
غالب طوفان الاقصی
روایای عادی‌سازی را
پرباد داد

مسیرهای آبی و خاکی اقتصادی در منطقه که به چرخش قدرت و ثروت به نفع قدرت‌های سازش‌کار کمک می‌کرد و به رژیم صهیونیستی امکان بیشتری برای سلطه‌گری منطقه‌ای می‌داد، یکی از ابعاد این اتفاق بود. اما رژیم نمی‌دانست که همه رؤیای جدید غرب برای همراه کردن منطقه با او بنا است چگونه نابود شود.

پیامدهای طوفان

پیامدها و اتفاقات پس از عملیات طوفان الاقصی نشان داد که صرفاً یک عملیات ایزدایی برای از بین بردن طرح و نقشه مقطعی رژیم نبود. بلکه فراتر از آن باعث تهدید موجودیت رژیم صهیونیستی شد و برای او شرایط بحرانی مانند شرایط سال‌های اولیه تأسیس بوجود آورد.

پیامد اول: زیر سؤال رفتن توان امنیتی و نظامی رژیم صهیونیستی

اولین اثر طوفان الاقصی این بود که همه توان امنیتی و نظامی رژیم صهیونیستی را زیر سؤال برد. تمام تکنولوژی و دانش دنیای مدرن پشتیبان قدرت نظامی رژیم بود و موفقیت عملیات هفت اکتبر به معنای فروپاشی جبران‌ناپذیر تمام این هیمنه پوشالی بود.

زیر سؤال رفتن این توان، یکی از مهم‌ترین ابزارهای رژیم صهیونیستی برای عادی‌سازی را نابود می‌کرد. خطرناک‌تر از آن از بین بردن رؤیای امنیت در سرزمین‌های اشغالی بود که برای تمام ساکنین وارداتی آن سرزمین، درسی مهم و فراموش‌نشدنی داشت. این اتفاق هم رؤیای نیل تافرات را و هم تصویر سرزمین امنیت و رفاه را خراب کرد و این یعنی تشدید فشارها به رژیم صهیونیستی از درون. طبیعی بود که پس از این جریان، مهاجرت معکوس از سرزمین‌های اشغالی یک واقعه عادی باشد.

انتفاضه فلسطین که از سنگ در مقابل هیولای ماشین بزرگ جنگی غرب استفاده می‌کرد، حالا دیگر در سطحی می‌جنگید که همه غرب را ناچار می‌کرد به یک شکست بزرگ اعتراف کنند.

پیامدهای پسا طوفان
الاقصی نمایان‌کنند
عمق این حادثه
اجتماعی بود

پیامد اول: زیر
سؤال رفتن توان
امنیتی و نظامی رژیم
صهیونیستی

پیامد دوم: جنایت رژیم صهیونیستی برای بازیابی اعتبار از

دست رفته

پیامد دوم: جنایت
رژیم صهیونیستی
برای بازیابی اعتبار از
دست رفته

شاید اگر رژیم صهیونیستی کار را در همین جا رها می‌کرد، برای او بهتر بود. اما او چنین نکرد. تصمیم گرفت سراسیمه جای قدرت شکست خورده‌اش را با جنایت پر کند. اگر ضربه اول، افسانه شکست‌ناپذیری او را از بین برده بود. تلاش او برای پر کردن ضعف قدرت با جنایت، نیز چهره‌ای که سعی می‌کردند جذاب و خواستنی نشانش دهند را نابود می‌کرد.

حالا دیگر هر روز که می‌گذشت دو اتفاق می‌افتاد: یکی اینکه حماس (این گروه کوچک بدون امکانات مقاومت) با همه دنیا می‌جنگید و عجیب بود که از بین نمی‌رفت. دوم آنکه جنایت رژیم ابعاد گسترده‌تری می‌گرفت و چهره واقعی غرب که صدها سال پنهانش کرده بود به نمایش درمی‌آمد. اینگونه رژیم صهیونیستی هر چه بیشتر دست و پا می‌زد، همراه خود، کل تمدن غرب را نیز رسوا می‌کرد.

ترمیم قدرت شکست خورده با جنایت ممکن نبود. این خطای محاسباتی، تاثیرش بسیار فراتر از خود طوفان الاقصی بود. رژیم صهیونیستی مردم مظلوم غزه را جلوی چشم دنیا به خاک و خون می‌کشید و آن‌ها با ایمان به خدا، آیات امیدبخش قرآن را تلاوت می‌کردند. قدرت خون این مردم مظلوم از همه سلاح‌ها بالاتر بود و تاریخ را عوض می‌کرد.

پیامد سوم: توسعه و عمق یافتن مبارزه محور مقاومت در پی

جنایات گسترده رژیم صهیونیستی

تمدن شیطان با ابزارهای گسترده، در مدت کوتاهی ده‌ها هزار نفر را شهید کرد که حدود هشتاد درصد آن‌ها زن و کودک بودند. آن‌ها انتظار داشتند مردم غزه با این فشارها پشت حماس و مقاومت فلسطین را خالی کنند در حالی که متعلق اراده الهی چیز دیگری بود؛ نیروهای

پیامد سوم: توسعه
و عمق یافتن مبارزه
محور مقاومت در پی
جنایات گسترده رژیم
صهیونیستی

بیشتری جذب مقاومت شدند. توان رزم و نیروی انسانی حماس بعد از طوفان الاقصی به مراتب بیشتر شد. فلسطین عقب نشست و دست از آرمان‌هایش نشست.

مقاومت در عین مظلومیتی جانکاه، قدرتمندتر می‌شد و ایده سازش در میان فلسطینیان به اضمحلال می‌رفت. این البته به جز آن بود که اساسا غرب خیال می‌کند انسان‌ها را می‌کشد و آن‌ها می‌میرند. او نمی‌فهمد که این کشتگان از بین نمی‌روند بلکه زنده می‌مانند و در میدان مبارزه با دستان بازتری اقدام می‌کنند. قدرتی که شهدا در جان جبهه حق ایجاد می‌کنند برای دشمن اساسا قابل محاسبه نیست. او فقط اثر خیره‌کننده اش را می‌بیند: عمیق‌تر شدن و وسیع‌تر شدن مبارزه.

پیامد چهارم: ناتوانی رژیم صهیونیستی در سانسور یا تحریف وقایع فلسطین

حالا صدای مقاومت از لایه‌های تو در توی رسانه‌ای دشمن عبور می‌کرد و به گوش کل بشریت می‌رسید. تصاویر این اتفاق در مقابل دیدگان همه دنیا قرار می‌گرفت. حادثه قابل سانسور و تحریف نبود. وقتی پرده سیاه تخدیر که با هنر و رسانه بر ذهن مردم دنیا انداخته بودند پاره شد، ماجرا برای رژیم صهیونیستی و تمدن غرب ابعاد خطرناکتری هم پیدا کرد. جوانان بسیاری در اروپا و آمریکا به خیابان‌ها ریختند. جوانانی که سخنگوی وزارت خارجه آمریکا آن‌ها را سربازان آیت الله می‌خواند. خون غزه مظلوم، همه آنچه تمدن غرب زیر پوست نفاق خود پنهان کرده بود را آشکار کرد. دیگر کسی نمی‌توانست از حقوق بشرآمریکایی سخن بگوید. نظام‌های بین‌المللی نمی‌توانستند مانع این جنایت‌ها شوند. این به معنای تشدید نفرت از تمدن غرب بود.

تمرکز آتش بر رژیم صهیونیستی و ضعف‌های او در نابود کردن گروه کوچک حماس و آزادی اسرا، رؤیای ابرقدرتی رژیم صهیونیستی را در منطقه و جهان از بین می‌برد و نقشه شیطان گام به گام در حال نابود

پیامد چهارم: ناتوانی
رژیم صهیونیستی در
سانسور یا تحریف
وقایع فلسطین

شدن بود. آن‌ها از بر ساخت تصویر مظلومیت برای رژیم صهیونیستی بهره برده بودند ولی حالا چهره واقعی غاصب و دروغگوی او نمایان شده بود و در پی آن مشروعیت موجودیت او در این نقطه از جهان زیر سؤال می‌رفت که به معنی ضربه‌ای غیر قابل جبران بود.

پیامد پنجم: مهاجرت ساکنین سرزمین‌های اشغالی

در کنار غزه، حلقه آتش حول رژیم صهیونیستی هم فعال شده بود. از حزب الله تا مقاومت عراق و سوریه تا انصارالله یمن تا کرانه باختری همه از هر جهت به سمت رژیم صهیونیستی آتش گشوده بودند.

دیگر اسرائیل امن نبود و این یعنی آن جمعیت مهاجر غاصب که به امید امنیت و رفاه آنجا جمع شده بودند باید در محاسباتشان تغییر می‌دادند. افسانه نیل تا فرات هم شدنی به نظر نمی‌رسید و این باعث می‌شد جماعتی که بر اساس این آرمان تخیلی، وارد سرزمین‌های اشغالی شده بودند نیز مأیوس شوند. و این یعنی یکی دیگر از ریشه‌های موجودیت رژیم صهیونیستی در حال اضمحلال بود.

پیامد پنجم: نابودی
رؤیای نیل تا فرات
بعلاوه از بین رفتن
رفاه و امنیت عامل
مهاجرت ساکنین
سرزمین‌های اشغالی

پیامد ششم: بروز ابعاد پنهان قدرت حزب الله لبنان

حزب الله لبنان در طول تجاوز رژیم صهیونیستی به غزه، سعی می‌کرد در عین اینکه برای لبنان می‌جنگد به مقاومت فلسطین نیز کمک کند. به همین دلیل روش هوشمندانه‌ای را آغاز نمود. آن‌ها به مرور و آرام آرام با جنگی تشدید شونده به نفوذ امنیتی اطلاعاتی رژیم به مرزهای جنوب لبنان ضربه زدند. این کار باعث شد رژیم مجبور باشد نیروی خود را به مرور درگیر شمال کند. تنش‌ها در شمال رژیم صهیونیستی شدیدتر شد تا آنکه حدود یک سوم نیروی رژیم مجبور شد در مرزهای شمالی درگیر باشد و فشار به همین اندازه از مردم غزه برداشته شود.

پیامد ششم:
گسترش نفوذ حزب
الله لبنان پس
از مقابله با رژیم
صهیونیستی

وقتی رژیم صهیونیستی در غزه طعم شکست را تجربه کرد، تصمیم گرفت در نقطه‌ای دیگر برای خود دستاوردی ایجاد کند. لذا سراغ

جبهه شمال رفت. ضرباتی که مقاومت در این نقطه خورد کم نبود و خسارت‌هایی که دید جدی بود. اما این خسارت‌ها به همه دستاوردهایی که به چنگ آورد می‌ارزید. رژیم صهیونیستی سید حسن عزیز مقاومت را شهید کرد، فرماندهان ارشد حزب الله را شهید کرد، ماجرای پیجرها و شهادت و مجروح شدن بسیاری از نیروهای حزب الله و حمله هوایی و زمینی به توانمندی‌های مقاومت لبنان، خسارت‌های بزرگی بود اما ضربه به حزب الله باعث شد ابعاد خطرناکتری از مقاومت لبنان برای دشمن هویدا شود. ابعادی که شاید تا پیش از آن کسی باور نمی‌کرد وجود داشته باشد.

معلوم شد مقاومت لبنان قائم به فرد نیست. قائم به یک نسل خاص از فرماندهان هم نیست. برای دشمن خیلی عجیب بود که حزب الله به سرعت خود را بازسازی کرد و نبرد جانانه‌ای را با موشک‌باران سرزمین‌های اشغالی آغاز نمود.

قرار بود شمال رژیم صهیونیستی با یک جنگ مدیریت شده گام به گام نا امن شود. اما بعد از شهادت سید حسن یک جنگ تمام کننده در شمال اتفاق افتاد، رژیم صهیونیستی حمله زمینی بسیار قوی را با حمایت نیروی هوایی‌اش آغاز کرد ولی شکست خورد و عقب کشید.

بعد از این آتش بس اما قدرت دیگری از حزب الله بروز کرد. قدرتی که زیر تابوت سید حسن و سید هاشم و دیگر شهدا خود را نشان می‌داد. از هر چهار نفر در لبنان یک نفر زیر تابوت‌ها بود و این یعنی حزب الله، دیگر حزب نیست و تبدیل به یک هویت ملی شده است. اتفاقی که بعدتر با اولین رأی‌گیری مهم در لبنان نیز خود را نشان می‌داد.

پیامد هفتم: سقوط دولت سوریه زمینه‌ساز بیداری و قیام جوانان سوریه

رژیم سعی می‌کرد تصویری در مردم منطقه ایجاد کند که سراغ هر نقطه‌ای از مقاومت برود، نابود می‌شود و بعد نوبت به نقطه بعدی

می‌رسد؛ اما برخلاف خواسته او با دقت نظر معلوم می‌شود که در هیچ یک از این نقطه‌ها به مقاصد خود نرسیده است. او همواره نگاهی جدی به رسانه داشت و به همین جهت بعد از ضربه‌ی سختی که با سقوط دولت بشار اسد در سوریه به جبهه‌ی مقاومت وارد شد، در استفاده‌ی نمایشی از این شکست و بزرگ‌نمایی دست‌آورد خود، وارد سوریه شد و با ضربه‌های افراطی به تمام استحکامات نظامی و حتی غیرنظامی سوریه‌ی شکست خورده، سعی کرد وقایع سوریه را به نام ارتش خود ثبت کند.

با نگاه سطحی به حوادث مهم حیات اجتماعی جوامع، نمی‌توان به تحلیل واقع‌بینانه از آنها دست یافت. ماجرای تغییر حاکمیت در سوریه به دو علت شکل گرفته بود؛ یکی تلاش جریان اسلام آمریکایی با استفاده از نیروهای جنایتکارش در منطقه با پشتیبانی مستقیم آمریکا و رژیم صهیونیستی. دوم نیز اشتباهات بشار اسد. او نیروی دفاع وطنی که از جوشش‌های مقاومت در مقابله با داعش بود را منحل کرد. او کم‌کم نیم‌نگاهی به برخی قدرت‌های غربی پیدا کرده بود. نتیجه‌ی این ضعف‌ها و سبک حکمرانی و جنگ او که بیشتر به روش روسیه نزدیک بود تا ایران و بیشتر بر پایه ابزار و ثروت برنامه‌ریزی می‌شد تا همراه کردن قلوب مردم و تکیه بر خیزش آن‌ها، چیزی جز کاهش قدرت نفوذ او و زمینه‌سازی برای شکست کامل او نبود.

با این حال بشار اسد علی‌رغم همه ضعف‌ها، حکومتی در مقابل رژیم صهیونیستی و هماهنگ با جبهه مقاومت شکل داده بود. سوریه بارها از ابتدای حرکت و در جنگ هشت ساله به ایران مدد رسانده بود و در جنگ داعش نیز پایداری کرده بود. شکست حکومت سوریه طبعاً ضربه دردناک دیگری برای مقاومت بود اما آیا این ضربه مقاومت را از کار می‌انداخت و آن را از صحنه خارج می‌نمود؟ این برداشت درست نیست. خسارت دیدن لزوماً به معنای شکست خوردن یا حتی ضعیف شدن نیست.

حملات مکرر ارتش رژیم صهیونیستی پس از سقوط حکومت بشار اسد، شاهی بر همین سخن بود. اگر سوریه با سقوط بشار اسد به یک منطقه‌ی امن در اختیار رژیم صهیونیستی تبدیل شده بود، این حجم از حملات مستمر و طولانی به این کشور نیاز نبود.

بشار اسد بعد از فرار به روسیه به درستی گفت مساله دشمن، حاکمان نیستند بلکه رژیم صهیونیستی نگران مردم سوریه است. واقعیت آن است که جریان مقاومت همانطور که پیش از این نیز اشاره شد، با فشار و تهدید نابود نمی‌شود بلکه جدی‌تر و عمیق‌تر می‌شود.

مردم و جوانان سوریه تجربه بیداری و مبارزه با داعش و غرب را داشته و به پیش از این تجربه بر نمی‌گشتند. طبیعی بود که وقتی فشار رژیم صهیونیستی به سوریه بیشتر شود، عمل‌آینه برای جوشش‌های مردمی مقاومت فراهم‌تر شود. لذا سوریه حتی با حاکمان جدید و ضعیف و وضعیت هرج و مرج نیز، نه تنها کاملاً در خدمت رژیم صهیونیستی نبود؛ بلکه زمین مستعدی برای جوشش‌های مردمی مقاومت نیز پیدا کرده بود و این برای غرب خطرناک بود. به همین دلیل چندی بعد، رهبری ایران در این باره به صراحت گفت ما در هیچ جبهه‌ای تضعیف نشده‌ایم و در بسیاری از جبهه‌ها رشد هم کرده‌ایم. (۳۰۴۱/۹۰/۱۲) این یک واقعیت قابل مشاهده در صحنه بود. سوریه مستعد تشکیل دوباره‌ی جبهه مقاومت شده بود. حملات رژیم صهیونیستی به سوریه این امر را تسریع می‌کرد.

حوادثی که برای سوریه در هنگام سازش و پس از شکست اتفاق افتاد، نه تنها برای مردم سوریه؛ بلکه برای کل ملت‌های منطقه درس‌ها و عبرت‌های بزرگی در پی داشت و اتفاقاً امروز و فردای این حوادث بهترین فرصت‌ها را برای تکرار تعلیمات «مکتب مقاومت» فراهم نموده است. همه به وضوح دیدند که هزینه‌های سازش فوق‌العاده دردناک و حتی فوق‌تصور است.

پیامد هشتم: قرار گرفتن نیروی مقتدر انصارالله یمن در محور مقاومت

پیامد هشتم: قرار گرفتن نیروی مقتدر انصارالله یمن در محور مقاومت

انصار الله یمن بر مبنای اندیشه حضرت امام (ره) جوانه زده بود. انصارالله پس از مقاومت در برابر حمله نظامی و محاصره مردم مظلوم یمن و شکست اراده عربستان و حامیان غربی او، به قدرتی باورنکردنی تبدیل شده بود.

اکنون این ققنوس انصار الله بود که سر برآورده بود. انصار الله گذرگاه اقتصادی امن رژیم صهیونیستی در دریای سرخ و تنگه باب المندب را بست و ناامنی را از جنوب بر رژیم صهیونیستی تحمیل کرد. با حمله مستقیم آمریکا و اروپا و رژیم صهیونیستی نیز از پا در نیامد و عقب نشست. بلکه به طرز اعجاب انگیزی همه ابرقدرت ها را وادار به تسلیم کرد. حضور مردمی آن ها پای پرچم مقاومت و دفاع از فلسطین، بسیار پررنگ و قدرت نظامی شان نیز ادامه دار بود. یمن عملاً تبدیل به یکی دیگر از حلقه های مقاومت شد.

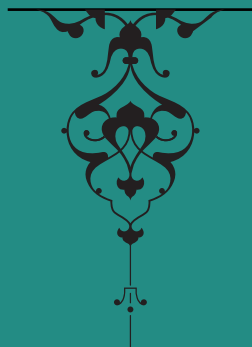
پیامد نهم: نمایش قدرت و ظرفیت و اقتدار ایران

تاریخ به سمت تحویص و خالص سازی حق و باطل در حرکت است و انسان ها ناچار به انتخاب یکی از دو سوی حق و باطل هستند. پس از عملیات طوفان الاقصی، تقابل حق و باطل آشکارتر شد. در این میان، جبهه باطل، با تمام توان، محوریت ایران در جبهه حق را فریاد می زد. آمریکا و رژیم صهیونیستی، ایران را در قلّه و رأس مقاومت می دیدند.

شاید هیچ یک از پیامدهای طوفان الاقصی به اندازه شکل گیری زمینه ای برای ظهور ظرفیت و اقتدار ایران، اهمیت نداشت. ایران در حال قرار گرفتن در قلّه اقتدار منطقه بود. رژیم صهیونیستی در مقابل این پدیده پر عظمت باید چه می کرد؟

بخش پنجم:

دوازده روز



وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران، ۱۳۹)
سستی نکنید و غمگین هم نشوید، شما اساساً در وضعیت برتری قرار
دارید وقتی ایمان حقیقی دارید.

موفقیت طرح ایران
برای نابودی اسرائیل

چرا رژیم صهیونیستی به ایران حمله کرد؟

ایران بنای ورود به جنگ نظامی نداشت. جنگ نظامی مستلزم زد
و خورد و خسارت دیدن بود و ایران نیازی به این‌ها نداشت. زیرا شرایط
منطقه به نفع اقتدار ایران و محو اسرائیل پیش می‌رفت.

هر بار که رژیم صهیونیستی در سوریه، لبنان یا تهران، دست به
تعدی می‌زد، با پاسخ قدرتمند ایران مواجه می‌شد. این پاسخ‌ها به
گونه‌ای طراحی شده بود که دشمن عبرت بگیرد، قدرت ایران را بشناسد
و دست به دیوانگی نزند.

صحنه‌ی تحولات منطقه به گونه‌ای پیش می‌رفت که اقتدار ایران در
منطقه، به عنوان قانون اصلی محور مقاومت، لحظه به لحظه، بیشتر ثابت
می‌شد. اما اراده رژیم صهیونیستی پیش نمی‌رفت و نمادهای قدرتش زیر
سؤال رفته بود.

حمله به ایران از سر
استیصال و ناچاری
رژیم صهیونیستی

اما رژیم صهیونیستی ناچار به حمله بود. تا زمانی که پرچم اقتدار

ایران بالا بود، حلقه‌های مقاومت، روحیه و توان خود را حفظ می‌کردند. شکستن ایران، شکستن کل جبهه‌ی مقاومت بود. ضعف ایران نیز، ضعف کل جبهه‌ی مقاومت بود.

ایران، ستون اصلی مقاومت و رقیب اصلی او در به دست گرفتن قدرت برتر منطقه بود. قدرتی که نماد تمدن نوین اسلامی در مقابل نماد تمدن غرب بود. ایران، تمام تحولات را به سمت اتحاد حقیقی امت و محور رژیم صهیونیستی سامان داده بود. رژیم صهیونیستی یا باید ذره ذره، شکست را تجربه می‌کرد و در محور زمان، افول خود را به نظاره می‌نشست، یا باید در مقابل ایران کاری می‌کرد؛ تا بتواند پیروزی جدیدی - لااقل در فضای رسانه‌ای - برای خود دست و پا کند و شاید ایران را نیز ضعیف یا نابود کند.

ضربه زدن به قدرت هسته‌ای و موشکی ایران کافی نبود. باید نظام اسلامی ساقط می‌شد. سقوط نظام اسلامی با آشوب مردمی، شدنی بود. رژیم صهیونیستی این گزینه را ممکن می‌دانست. آنان مدت‌ها بود که در داخل کشور از طریق جنگ شناختی و در بستر فضای مجازی، نفرت از مدیران، مسئولان و کلیت نظام را ترویج کرده بودند و اختلاف، دو قطبی و نفرت عمومی را گسترش داده بودند. در مقیاس جهانی نیز پروژه‌ی اسلام‌هراسی و ایران‌هراسی را که به آنان ظرفیت همراه سازی جهان علیه ایران را می‌داد، سال‌ها پیش برده بودند.

انتخاب آسانی برای اسرائیل نبود. حمله‌ی او به معنای خرج کردن تمام سرمایه‌ای بود که غرب در طول ده‌ها سال برای مقابله با ایران پدید آورده بود. اما عدم حمله نیز به معنای پذیرش یک شکست پر شتاب در منطقه بود. در نهایت، رژیم صهیونیستی به قناری بزرگ دست زد.

آیا ایران فریب مذاکره را خورد؟

آمریکا سعی کرد از این شرایط بهره برده و پیش از حمله رژیم صهیونیستی، نظام محاسبات مسئولین کشور را مختل کند. او تلاش کرد با

هوشمندی ایران در
مقابله با طرح دشمن
برای تسلیم یا جنگ
طلب جلوه دادن ایران

استفاده از وضعیت جنگی پدید آمده، تهدیدی فراهم کند و تصویری از تسلیم ایران یا جنگ طلب بودن او ایجاد نماید.

پیشنهاد مذاکره، ایران را بر سر دو راهی قرار می‌داد:

- عدم پذیرش مذاکره به این معنا بود که ایران، عقلانیت لازم برای دوری از جنگ را ندارد. اینگونه، حمله به ایران را در چشم جهانیان، معقول و در چشم مردم ایران، ناشی از بی‌تدبیری مسئولین جلوه می‌کرد.

- پذیرش مذاکره نیز، به معنای تسلیم ایران، پیش از آغاز جنگ بود. اتفاقی که اثبات‌کننده تمام بازی‌های رسانه‌ای غرب در جبهه‌های دیگر بود و پیام ضعف ایران و جبهه‌ی مقاومت را صادر می‌کرد. اینگونه کار دشمن برای حملات بعدی نیز ساده می‌شد. او می‌توانست از پیام ضعف ایران، در کنار هر ضربه‌ای که می‌زند، برای خود دستاورد بسازد.

اما ایران روش دیگری انتخاب کرد. ایران همان تعاملی که پیش از ترامپ انجام می‌داد، یعنی مذاکرات غیرمستقیم، با رعایت شرایطی که خود می‌خواست را پیشنهاد نمود. حتی تبدیل مذاکره غیر مستقیم به مستقیم هم که نوعی پا پس کشیدن ایران به نظر می‌آمد، اتفاق نیفتاد. به این ترتیب هیچ تغییری در اراده‌ی ایران احساس نمی‌شد و هیچ بهره‌ای از این روند به طرف مقابل نمی‌رسید. به همین دلیل ترامپ تعمّد داشت که روبروی رسانه‌ها بگوید که این مذاکرات مستقیم است. کار به دروغگویی کشیده بود و این نشان دهنده‌ی نقش بر آب شدن نقشه او بود. از سوی دیگر آن‌ها نمی‌توانستند در ضمن جریان مذاکرات، روی جنگ طلب بودن ایران مانور دهند.

آمریکا برای دست یافتن به توافقی برتر از برجام و یا هم‌سطح آن، حق غنی‌سازی ایران را هدف گرفت. این انتخاب خوبی نبود. زیرا نه قواعد بین‌المللی آن را همراهی می‌کرد و نه ایران حاضر بود نیاز خود به غنی‌سازی و حق قانونی خود در این زمینه را نادیده بگیرد. ایران می‌ز

مذاکرات غیر مستقیم را رها نکرد و اینگونه آمریکا و رژیم صهیونیستی را در تور هوشمندی خود گرفتار نمود.

در چنین شرایطی، حمله‌ی رژیم صهیونیستی، معنایی دقیقاً برخلاف آنچه که می‌خواستند داشت. حمله‌ی آن‌ها همزمان با مذاکرات غیر مستقیم، مساوی با جنگ طلبی بود. این حمله قدرت اقناع دیرباورترین جریان‌های سیاسی داخل کشور را داشت و چهره‌ی واقعی دشمن را بر ملا می‌ساخت. این واقعه‌ای مهم و مثال زدنی در سبک تصمیم‌گیری حکیمانه و چند ضلعی نظام اسلامی بود. صحنه «وَمَكْرُواْ وَ مَكَرَ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ» بود که به دست مدیران نظام و رهبری حکیم محقق میشد.

اقتدار و پیروزی ایران در میدان

روشن بود که اسرائیل زمان زیادی برای آغاز حمله ندارد. مسئولین نظام، پیش‌تر تمهیدات حمله‌ی او بودند اما اینکه دقیقاً در چه ساعتی و به چه سبکی آن را آغاز می‌کند، روشن نبود.

رژیم صهیونیستی با هجومی ناگهانی، به ترور مسئولین و فرماندهان عالی‌رتبه‌ی نظام دست زد. فرماندهان و دانشمندان بسیاری را در همان ساعت اول شهید کرد، پدافند ایران را تضعیف کرد، حمله به نقاط نظامی و شهرها را آغاز کرد و مردم را به ریختن در خیابان‌ها فراخواند. عملکرد رژیم صهیونیستی نشان می‌داد هدف او سرنگونی نظام است. البته روشن بود پس از آن، هرج و مرج و سپس فروپاشی و تجزیه‌ی کشور را هدف گرفته است. هدفی که بارها توسط مسئولین رژیم و بسیاری از نمایندگان کنست تصریح شده بود و اسناد و اطلاعات به دست آمده نیز گواه آن بود.

ایران، در همان ساعات اولیه سازمان فرماندهی اش را ترمیم کرد و سیل موشک‌ها به سوی سرزمین‌های اشغالی روانه شد. ایران، پدافند چند لایه‌ی رژیم صهیونیستی که محصول آخرین رشد علم و فن آوری دنیا

پاسخ سریع، قدرتمند
و تعیین‌کننده ایران
به هجوم همه‌جانبه
رژیم صهیونیستی

بود را شکافت. این برای رژیم صهیونیستی نه تنها یک رخداد نظامی، بلکه شکستی هویتی بود. اتفاقی راهبردی در منطقه رقم خورده بود! ایران تسلیم نمی شد و رژیم صهیونیستی مستأصل و بیچاره شده بود. مدت زیادی از آغاز نبرد نگذشته بود که رژیم صهیونیستی رسماً و به صورت علنی نیازمندی خود به کمک های آمریکا را اعلام کرد.

شکست تمام تلاش
های غرب در مقابله
با ایران

آمریکا تصمیم گرفت ورودی نمایشی به جنگ داشته باشد. روشن بود که او بنا ندارد هزینه زیادی بدهد. ایران این را می دانست. و البته همه رسانه های جهان هم متوجه شدند. رسانه ها اعتراف کردند که ضربه آمریکا به تأسیسات هسته ای ایران، خسارت زیادی ایجاد نکرده است. اما ایران همین ضربه را نیز پاسخ داد و مهم ترین پایگاه آمریکا در منطقه که نقش فرماندهی منطقه را داشت، هدف قرار داد. همچنین بازرسان آژانس را اخراج کرد و وضعیت هسته ای خود را در ابهام فرو برد. سبک اقدام ایران به گونه ای بود که اقتدار و برتری اش در منطقه به هیچ وجه زیر سؤال نرود. قرار نبود ایران تسلیم شود.

آنگاه بود که ترامپ توقف جنگ را مطرح کرد. البته شرایط توقف جنگ قبلاً از طرف ایران مشخص شده بود. رژیم صهیونیستی باید بدون اینکه جنگ را ادامه دهد، آخرین ضربه را دریافت می کرد. همین طور هم شد و ایران بئر السبع را موشک باران کرد. ایران در نخستین پیام های نظامی خود اعلام کرده بود که آخرین ضربه را ما خواهیم زد و محکم هم خواهیم زد. ضربات ایران به تل آویو، حیفا و دیگر نقاط اسرائیل، نقطه زن، حجیم و دردناک بود و هزینه زیادی به آمریکا و اسرائیل تحمیل کرد.

ابعاد دیگری از پیروزی ایران

شکست تمام تلاش
های غرب در مقابله
با ایران

دهه ها تلاش غرب و غرب گرایان در ایران برای بی اعتمادسازی مردم نسبت به نظام و مسئولین، به یکباره سوخت و از بین رفت. این تلاش ها که در دوران مدیریت و سپس شهادت شهید رئیسی رو به

افول گذاشته بود، در این جنگ کاملاً خنثی شد. تلاشی که برای اقتناع ذهن مردم به چشم‌پوشی از قدرت هسته‌ای، موشکی و منطقه‌ای ایران کرده بودند، بی‌اثر شد. تلاشی که سال‌ها برای ایجاد نزاع و چندقطبی میان مردم انجام داده بودند، از بین رفت. با قرار گرفتن ایران در مقابل مظهر خباثت‌های عالم، پروژه‌ی طولانی مدّت ایران هراسی شکست خورد و ایران محبوب مردم جهان شد. تلاشی که برای فاصله انداختن بین ذهن مردم منطقه با ایران انجام داده بودند نیز نابود شد.

تهدید وجودی رژیم
صهیونیستی توسط
ایران

تهدید تهاجم به مراکز هسته‌ای و نظامی ایران نیز بالاخره عملی شد و البته ضربه‌ی متقابل آن نیز با گوشت و پوست رژیم صهیونیستی و حامیان‌ش تجربه شد. رفتار ایران به گونه‌ای حساب شده بود که دست او را برای تمام مراحل بعدی باز می‌نمود. با توقف همکاری با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، وضعیت هسته‌ای ایران عامدانه در هاله‌ای از ابهام فرو رفته بود و اجزاء بسیاری از توان نظامی ایران، هنوز رو نشده بود. این عوامل سایه‌ی تهدید را بر سر رژیم صهیونیستی نگه می‌داشت. رژیم صهیونیستی خسارت بالایی دیده بود. مهم‌ترین خسارت این بود که او از تحقق هرگونه تغییری در منطقه به سود خود عاجز شده بود و این به معنای شتاب گرفتن شکست راهبردی او در منطقه بود.

بخش ششم:

طلوع ایران بر قله مقاومت



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ
يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ
لَوْمَةً لَآتٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (مائده، ۵۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، به خدا زیانی نمی‌رساند؛ خداوند جمعیتی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آنان نیز او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند؛ آن‌ها در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند. این، فضل خداست که به هر کس بخواهد و شایسته ببیند می‌دهد؛ و فضل خدا وسیع، و خداوند داناست.

ظهوری متفاوت

آنچه رخ داد بسیار عمیق‌تر از یک پیروزی نظامی و حتی راهبردی بود. واقعیت بزرگ‌تری ظهور کرده بود که چشم‌ها را خیره می‌کرد؛ طلوع ایران.

صحنه آنقدر حیرت‌انگیز بود که خود ایرانی‌ها نیز از دیدنش تعجب می‌کردند. آرامشی در دل‌های آنان جاری شده بود که زندگی عادی خود را زیر ضربات دشمن ادامه می‌دادند. اکنون امور بسیاری برایشان

طلوع حقیقت ایران
اسلامی، عامل وحدت
و ارتقای فکری مردم
ایران و جهان

روشن شده بود. دانستند که در این دنیای سیاه و جنایتکار، جز نظام اسلامی شان کسی از آن‌ها حمایت نمی‌کند. دانستند که هیچ کس به فکر ایران نیست مگر خود ایران، همین ایرانی که قیام کرده است. دانستند که هیچ کس به فکر دفاع از آن‌ها نیست مگر خدا.

قدرت نظامی نیروهای مسلح که پروپاگانداي غرب تلاش داشت مردم را از آن متنفر کند، به دور ایران سپر ایجاد کرد. بدگمان‌ترین ایرانیان جهان نیز به این سپر نظامی آفرین گفتند. بازی‌های چندین ساله دشمن علیه مردم ایران به بن‌بست رسید. و به اذعان افسران جنگ نرم آمریکا، پروژه‌های آن‌ها ده‌ها سال به عقب برگشته بود.

از سوی دیگر درگیری رژیم صهیونیستی با ایران و نفرت فزاینده‌ای که نسبت به او تولید شد، پرده از نبرد تمدنی میان حق و باطل برداشت. این اتفاق و نتایج آن که عبارت از کاهش ایران هراسی و گسترش محبت به ایران در دل‌های مردم دنیا بود، ابدا ناچیز نبود. مردمی که سال‌ها روی ذهن و دلشان با فشار فرهنگی، رسانه‌ای و شناختی کار شده بود، در اقصی نقاط جهان، همراه با یکدیگر فریاد زنده باد ایران و مرگ بر رژیم صهیونیستی سر دادند و انسجام و وحدت بی‌سابقه‌ای را به نمایش گذاشتند.

تغییر جغرافیای قدرت

آری، قدرت دیگری ظهور کرده بود. قدرتی که بسیاری از استراتژیست‌های جهان، آن را در کنار روسیه و چین، سومین قدرت ظهور کرده در آسیا می‌دانستند. جغرافیای قدرت در منطقه، گام به گام، به نفع طرح ایران شکل می‌گرفت. دیگر کم کم صدای فرهیختگان و اندیشمندان و بلکه برخی مدیران آمریکایی بلند شده بود که آمریکا چرا باید برای موجودیت رژیم صهیونیستی اینقدر از خود هزینه کند و سودی هم نداشته باشد؟ این به معنای در خطر قرار گرفتن فلسفه وجودی رژیم صهیونیستی بود.

تسریع در افول
قدرت‌های غربی و
ظهور جغرافیای جدید
قدرت با حضور پررنگ
ایران

با نگاه به جهان امروز از منظر جغرافیای قدرت، افول تدریجی قدرت‌های غربی به روشنی نمایان می‌شود. آن‌ها مدت‌ها است که طعم پیروزی در هیچ جنگی را نچشیده‌اند. شکل‌گیری دوباره‌ی اختلافات جدی بین کشورهای اروپایی با یکدیگر، اروپا و آمریکا و همچنین آمریکا با متحدانش، نشان‌دهنده ضعف جدی قدرت‌های غربی است. از سوی دیگر نیز قدرت‌های جدیدی در دنیا در حال ظهوراند. وقایع اخیر، سرعت ظهور این جغرافیای جدید قدرت را شتاب داده است. ایران در غرب آسیا در حال تبدیل شدن به یک قدرت نو ظهور در کنار دو قدرت دیگر یعنی چین و روسیه است.

نقطه عطفی در افق تمدنی

واقعیت، ابعاد بسیار مهم‌تری نیز دارد که نگاه راهبردی و جغرافیای سیاسی برای تحلیل آن کافی نیست. واقعیت، فراتر از یک انتقال قدرت در بستر تمدن غرب است. این اتفاقات، نوید دهنده‌ی افول تمدن غرب و ظهور تمدنی نوین هستند. این تحوّل از همه‌ی وقایع پیشین مهم‌تر است. اتفاقاتی که رخ داد، باطن پنهان تمدن غرب را بر ملا کرد. زیر پا گذاشتن پیمان منع اشاعه سلاح‌های هسته‌ای (NPT)، ناتوانی شورای امنیت از توقف یک جنگ کاملاً نابرابر، نقض پیمان‌های متعدد بین المللی، حمایت کانون‌های رسانه‌ای عظیم دنیا نظیر هالیوود و والت دیزنی از رژیم صهیونیستی و اینکه اروپا رسماً رژیم صهیونیستی را عامل کارهای کثیف خود معرفی کند و از او حمایت کند، همگی اتفاقات جدی و مهمی بود که افتاد. اکنون غرب‌گراهای منصف نیز سیاهی و پلشتی این تمدن و این سبک توسعه را درک کردند و به آن اذعان نمودند. این یعنی دنیا بیشتر از گذشته به این تمدن سیاه که بر پایه‌ی حیوانیت انسان بنا شده، بدبین شده است.

بدتر از همه آنکه ناتوانی تمدن غرب و سبک توسعه قدرت او حتی در نجات انسان دنیاگرا در همین دنیا نیز آشکار شد. مشخص

اثبات ناکارآمدی و رنگ
باختن تمدن غرب
با آشکار شدن باطن
پنهان او

شد که تمدن غرب کارآمد نیست. و این به معنای ناامیدی، استیصال و سراسیمگی استکبار و بیچارگی در مقیاس یک تمدن بود.

در مقابل و در میان قدرت‌های نوظهور جهان، تنها یک قدرت است که منحصر در قدرت نیست، بلکه هویتی جدید و عقلانیتی نوین را به ظهور می‌کشد و سخنی نو و سلوکی دیگر را به بشر هدیه می‌دهد. ایران. سخن تازه‌ای در نسبت امر ملی و امر اُمتی ارائه شده است. ملتی که قیام می‌کند، هم به خود باز می‌گردد و هم با دیگر ملت‌های قیام نموده، متحد شده و یک اُمت می‌سازد. دیگر امر ملی و امر اُمتی نه تنها مقابل هم نیستند، بلکه هریک ضامن پایداری دیگری شمرده می‌شود. حالا ایران، نامی مقدّس است.

جنگ ایران هم مقدّس است. پیشرفت او هم، همراه با تعالی است. عقلانیت ایران، هم بر پایه‌ی تعبد است و هم بر پایه‌ی خودشکوفایی. لذا حاکمیتش نه بر اساس قدرت و ثروت، بلکه بر محور فضیلت انسانی و خواست الهی شکل می‌گیرد. ایران، مسیرش را با استقلال و پایداری مقابل ظالمان و در بستر خودشکوفایی طی می‌کند.

آری، زمانه‌ی خیزشی دیگر است. باید سموم تمدن غرب از رگ رگ جانمان خارج شود. باید تمدن نوین اسلامی در تمام ابعاد و اضلاع خود رشد کند. رسالتی بسیار بزرگ و تاریخی و جهانی بر گرده‌ی جوانان، نخبگان و رهبران ایران است.

زمانه‌ی دیگری آغاز شده است. وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ...

طرح سخنی نو در
پیوند امر ملی و امر
اُمتی و شکل‌گیری
هویت الهی نوین
ایران

بخش هفتم:

واما بعد



وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
 كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ
 وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْءٍ وَمَنْ كَفَرَ
 بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (نور، ۵۵)

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، وعده داده
 است که حتماً آنان را در زمین جانشین دیگران کند، همان گونه که پیشینیان آنان
 را جانشین دیگران کرد، و قطعاً دینشان را که برای آنان پسندیده، به سودشان
 استوار و محکم نماید، و یقیناً ترس و بیمشان را تبدیل به امنیت کند، تا جایی
 که فقط مرا پرستند و هیچ چیزی را شریک من نگیرند. و آنان که پس از این
 نعمت های ویژه، ناسپاسی ورزند در حقیقت فاسق اند.

چهارچوب تحلیلی ما باید ارتقا پیدا کند. واقعاً دو نوع تحلیل از امور
 اجتماعی حیات بشر هست؛ یک تحلیل نتیجه را بر محور محاسبات
 چرتکه ای عقل چاره اندیش دنیاگرا پیش می برد و دیگری بر محور
 محاسبات عقل منور توحیدی که سنت های الهی را می بیند و روی اراده و
 قدرت او حساب می کند و در عمل نیز دو سبک طراحی الهی و انسانی
 در حیات بشر جاری است. یکی بر پایه ی غفلت و تخدیر انسان و

لZoom بازسازی
 چهارچوب تحلیلی بر
 اساس دوگانه الهی -
 انسانی

چینش جهان مطابق خواست سلطه‌گران و دیگری بر پایه‌ی بیداری انسان و خودشکوفایی معنوی او.

تحلیل مکتبی و الهی به معنای برخورد‌های خیالاتی نیست، بلکه نگاه فاخر الهی یعنی به همه چیز نگاه درست و عمیق کردن و دیدن واقعیت‌هایی که نگاه دنیایی و بخصوص نگاه استکباری نمی‌بیند یا نمی‌خواهد ببیند و انکارشان می‌کند. در مسیر ایمان چنین تحولی برای انسان رخ می‌دهد و چنین ظرفیتی در اختیار او قرار می‌گیرد و نباید آن را نادیده بگیرد.

ارتقای سطح منازعه
جبهه مقاومت با نظام
سلطه

پیروزی و شکست را هم بر همین دو اساس می‌توان به دو گونه تفسیر کرد. پیروزی حتی با نگاه سطحی نیز به معنای خسارت ندیدن و ضربه نخوردن نیست. آسیب دیدن همه جهت‌های درگیر در یک جنگ، طبیعی است. پیروزی در نگاه درست اسلامی به معنای غلبه‌ی اراده‌ی انسان الهی و نهایتاً تفوق تمدن توحیدی است. حداقل پیروزی یعنی چینش نظام قدرت همان شود که جبهه‌ی حق برنامه‌ریزی کرده بود. طوفان الاقصی سطح منازعه‌ی جبهه مقاومت را بالا برد. دشمن که تا قبل از آن در سطح طرح راهبردی اش با جبهه مقاومت روبرو بود، حالا باید برای موجودیتش بجنگد و این یک نقطه عطف در تاریخ منطقه است. توان دستگاه فریب و رسانه‌های دشمن به طرز خارق العاده‌ای از دست رفت و این پیروزی شگفت‌انگیزی برای جبهه‌ی حق بود. ترور فرماندهان جبهه‌ی مقاومت اگر چه تلخ بود اما عملاً جبهه را نسبت به این خطر روئین‌تن می‌کرد. جبهه‌ای که بر پایه‌ی بیداری انسان‌ها حرکت می‌کند، خیلی نگران این خسارت‌ها نیست.

ایمنی جبهه‌ی حق
نسبت به از دست
دادن فرماندهان

وَكَايِنَ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (آل عمران، ۱۴۶)

چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند! آن‌ها هیچ‌گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید، سست و ناتوان نشدند (و تن به تسلیم ندادند)؛ و خداوند استقامت‌کنندگان را دوست دارد.

فرمانده‌ای بالاتر از پیامبر اکرم (ص) برای جبهه‌ی حق متصور نیست. اگر او را هم از دست دادید، نگران نباشید، احساس ضعف و شکست نکنید. اراده دشمن نباید چیره شود. اینگونه اگر باشید، «فَأَتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسُنَ ثَوَابُ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». به دست اراده الهی پیروزی دنیایی و تعالی روحی پیدا می‌کنید.

ایران حالا می‌تواند در قلّه بایستد و پرچم‌دار سبک دیگری از پیشرفت و مبارزه باشد؛ پرچم‌دار مقاومت. توجه به این واقعه باعث خواهد شد که هر کس در هر نقطه از ایران متوجه باشد که تلاش حداکثری او برای ساخت ایران تنها به معنای آباد کردن یک نقطه نیست، بلکه آثار بزرگ و زیادی دارد.

تلاش برای ساختن ایران باعث می‌شود ایران بتواند نماد پیشرفت بر پایه‌ی هویت و عقلانیتی نوین باشد و بتواند بر نمادهای تمدن غرب که تمدنی بر پایه تحقیر و فریب انسان است غلبه کند.

تلاش برای ساختن ایران باعث می‌شود ایران بتواند بعد از محور رژیم صهیونیستی، الگوی مردم، نخبگان و حاکمان منطقه، و الهام‌بخش تحولات حقیقی و قیام مردم منطقه باشد، تا به این ترتیب وحدتی گسترده در امت اسلام پدید آید و ایران پرچم‌دار این تمدن اسلامی باشد. تلاش برای ساختن ایران باعث می‌شود کلمه‌ی حق ظهور کند و باطل نابود شود و به این ترتیب عالم برای ظهور حق، و حقیقت انسان کامل مهیا شود.

نهادهای تولید علم، یعنی حوزه و دانشگاه باید برای آینده‌ی این حرکت بیندیشند. فهم تمایز این هویت تمدنی با تمدن رسوا شده‌ی پیشین و طراحی آینده‌ی این مسیر در میدان اندیشه و اقدام، رسالت الهی و جهادی امروز ما است.

تلاش برای ساختن ایران، امروز معنایی متفاوت و اثراتی فوق العاده یافته است

رسالت الهی و جهادی نهادهای تولید علم

برخی از اساتیدی که در تدوین این کتاب مشارکت داشتند:

